

فانوس آویز بن



مروری بر مجموعه شعر شاعر معاصر محمد تقی اکبری

□ قنبر علی تابش

بلافاصله کنگره ها و همایشها. جناب اکبری هم که علاقه عجیبی به شرکت در تمام کنگره ها و مسابقه های شعر دارد. یکی از رخدادهای جالب در مورد شرکت او در مسابقات شعر، این است که ایشان برای یکی از مسابقه ها شعر می فرستد. شعرش در آنجا به عنوان اثر برگزیده مستحق جایزه شمرده می شود. اکبری وقتی برای دریافت جایزه می رود، دست اندرکاران مسابقه باور نمی کنند که آقای محمد تقی اکبری که در برنامه ما برگزیده شده است، ایشان باشد وقتی اکبری کارت معتبر شناسایی خود را ارائه می دهد، باز هم آنان می گویند که ما هم می پذیریم که شما آقای تقی اکبری می باشید، اما از کجا مطمئن شویم که شما شاعر هم باشید؟! برای اثبات این ادعا، شما باید چند

بود که من ماهها از دست داده بودم. البته باید بگویم که چشیدن این لذت را مرهون جناب کاظمی صاحب (به قول زنده یاد ایرج شهناز!) هستم، که ایشان فرمان موکد داده بود که بر مجموعه جناب اکبری نقدی بنویسم.

در یک برآورد کلی چنین می توان داوری کرد که این مجموعه، مجموعه ای است خواندنی، لذت بردنی، از نظر زبانی و مضمونی متنوع و متضمن کاستی و لغزشهایی نیز. این اجمال را می توان این گونه تفصیل داد:

۱. قالب

از نظر قالب، تمام ۴۸ شعر مجموعه را غزل تشکیل می دهد و این، قالب غالب دهه هفتاد شعر جوانان ایران است، به ویژه سلاطین

□ گزیده ادبیات معاصر

○ مجموعه شعر ۱۳۲

○ محمد تقی اکبری

○ ناشر: کتاب نیستان

○ چاپ اول، تهران، ۱۳۸۰

○ ۱۰۰۰۰ نسخه، ۱۰۰ صفحه، رقمی

صدوسی و دومین مجموعه گزیده ادبیات معاصر انتشارات نیستان، اختصاص پیدا کرده است به شاعر ارجمند هموطن ما جناب تقی اکبری. وقتی این مجموعه را در دست گرفتم و به مطالعه شروع کردم، برنامه ام این بود که آن را در طی چندین روز و در لایه لایه درسها بخوانم اما وقتی دو سه غزل را خواندم، بعد از مدتها خستگی درسها و امتحانات زبان انگلیسی و مضامین تکراری دانشگاه، احساس می کردم که از مطالعه لذت می برم. این دقیقاً همان چیزی



وقتی صبر کنید تا اگر تقی اکبری دیگری پیدا نشد، ما جایزه را به شما بدهیم. سرانجام بعد از مدتها انتظار و پشتکار جناب اکبری و وساطت بعضی از شاعران معاصر ایرانی، قضیه به نفع او خاتمه پیدا می کند.

این چند خط نامربوط را به این مناسبت نگاشتم که چون جناب اکبری در بسیاری از مسابقه ها و کنگره های شعر شرکت می کند، شعرهایی که به مناسبت کنگره های مختلف سروده است، در مجموعه اش بسیار است. به عنوان مثال غزل «موجهای مهاجر» را برای شهید مصطفی چمران (یکی از مبارزان نامدار ایرانی) سروده است. آدم وقتی این غزل را مطالعه می کند و شناخت خود را از اکبری هم ضمیمه آن می کند، به یقین می رسد که شاعر این غزل را فقط برای شرکت در کنگره یادبود مصطفی چمران (که احتمالاً به صورت مسابقه برگزار شده است) سروده و هیچ غرض دیگری از سرایش آن نداشته است. شما هم یک بار آن را بخوانید:

پرنده بود و پریدن بدون استنا
ستاره بود و چکیدن بدون استنا
شب از تلاب تندر به خویش می پیچید
خروش بود و پیدن بدون استنا
مشام دشت پر از انتشار باران شد
شکوفه بود و دمیدن بدون استنا
چه سبزه ها که شی، خوشه خوشه گل کردند
در آستانه چیدن بدون استنا
چه فوجها که سحر پله پله بل بستند
به ماورای رهیدن بدون استنا
به موجهای مهاجر سلام می دادند
کرانه های رسیدن بدون استنا
در آن طراوت سیال تا سواحل صبح
نسیم بود و وزیدن بدون استنا □
شب گشایش درهای آسمان دیدیم
پرنده بود و پریدن بدون استنا

۲. فضای یگانه

یگانگی فضا، یکی از معیارهایی است که می توان با آن شعر خوب را از شعر بد (یا شعر از ناشعر) تشخیص داد. فضای یگانه در یک شعر، هم به کمال تکنیکی آن می انجامد و هم میزان

اثرگذاری اش را بیشتر می کند.

مقصود از یگانگی فضا، این است که نخست ظرف زمانی و مکانی شعر از یگانگی برخوردار باشد، سپس تصاویر و رخدادها و آن دارای مکانیزم منطقی باشد. به فرض مثال اگر شاعر در آغاز از شب و جنگل، سخن می گوید، باید تا آخر همین فضا محفوظ باشد، نه این که در بیت اول از شب و ماهتاب سخن بگوید و در بیت بعدی از چاشت و آفتاب؛ یا در بیت اول از جنگل و بیشه حرف بزند و در بیت دوم از پارک و کوچه، مگر این که خود فضای شعر به گونه ای منطقی خواهان یک تغییر باشد که در این فرض نمی توانیم بگوییم شعر از یگانگی فضایی خارج شده است. مهدی



اخوان ثالث درباره شعر «کار شب پای نیما» می نویسد: «او (نیما) تمام آن چیزهایی را که برای فضای شعر لازم است، تعبیه کرده همه عناصر دینی و شنیدنی و اسامی ذات مثل سایه، صحنه در و دیوار و پنجره و ایوان و آدم و حیوان و نیز خطوط اصلی و آرایش های صحنه، صدا یا خاموشی حرکات و سکون و نیز عناصر نامرئی و اسامی معنی و حال، مثل هول و اندوه و دیگر لوازم صحنه آرابی، غالباً با وصفی بسیار ساده و گویا، طراحی می کند...» به گمان من خود مهدی اخوان ثالث هم در شعر زمستان، یکی از موفق ترین، فضا سازی ها را انجام داده است. به بخشی از این شعر نگاه کنید:

سلامت را نمی خواهند پاسخ گفت
سرها در گریبان است

کسی سر بر نیارد کرد پاسخ گفتن و دیدار
بازان را
نگه جز پیش پا را دید نتواند
که ره تاریک و لغزان است
و گر دست محبت سوی کس یازی
به اکراه آورد دست از بغل بیرون
که سرما سخت سوزان است.
نفس کز گر مگاه سینه می آید برون ابری شود
تاریک

چو دیوار ایستد در پیش چشمانت
نفس کاین است، پس دیگر چه داری چشم
ز چشم دوستان دور یا نزدیک
اخوان در این بخش از شعر، با هنرمندی تمام، زمستان را آن چنان عینی و ملموس توصیف و تصویر کرده است که آدم صدای «سرما و دندان» را می شنود. واژه و واژه این بخش از شعر با همدیگر در تعامل اند تا زمستان را هر چه بهتر و بیشتر برای خواننده ملموس کنند. اخوان تا آخر این شعر همین فضای سرد و زمستانی را با تصاویر مربوط و ملموس حفظ می کند. بعضی عبارات هم اگر به ملموس شدن بهتر این فضا کمک نمی کند، کم از کم، آن را نمی شکنند و در تقابل با آن قرار نمی گیرد.

غزل سرایان موفق روزگار ما هم تلاشهای نسبتاً پیروزمندانه ای مبذول داشته اند تا از این تکنیک برای ارتقای سطح غزل سود جویند. یکی از این غزل سرایان، خانم سیمین بهبهانی است. او در بسیاری از غزلهایش توانسته، فضای یگانه ای ایجاد کند به گونه ای که غزل از این بابت بتواند با بهترین شعرهای نو هم نظر ازی کند. این غزل خانم بهبهانی را بخوانید:

شب لاجورد و خاموشی، من، شعله و شکیلی
جفتی پرنده می دوزم بر نازکای تنهایی
جفتی پرنده می دوزم، عاشق چنان که من بودم
مقدار سرخ واکرده با هم می هم آوایی
چشمانشان دو آینه، آینه می که من بودم
مزلگه دو فیروزه از آسمان مینایی
در لاجورد و خاموشی، آواز کوچه بانگی را
سر می دهم که بگریزد اندیشه های سودایی
من غس خواب خردی ها، بر چیده لب چو نیلوفر
کو دایه تا کند خوابم با قصه یا به لالایی
یک قرص نان و یک شلمی ناخورده مانده تا دبری
گویی که رفته از یادم خون چیدن و گل آرابی
حافظ گشوده می خوام «جلی که برق» و می گویم





□ رازق فانی

نشتَرِ غربت

در پردهٔ بهار چکیده است خون ما
خوش نقش و خوش نگار چکیده است خون ما
تنها مگو شقایق دشت است سرخ از او
حتی به نیش خار چکیده است خون ما
که روی سنگ سنگر و گه روی فرش شاه
گاهی به پای دار چکیده است خون ما
آنجا که عمق فاجعه را چغ می زدیم
بر ریگ رهگذار چکیده است خون ما
همگام مادران سیه پوش شهر عشق
در کوچه سوگوار چکیده است خون ما
روزی که جنگ، جنگل ما را به فتنه سوخت
در دوده، در شرار چکیده است خون ما
با بال زخم خورده چو کردیم قصد کوچ
بر شانه چنار چکیده است خون ما
امسال هم ز نشتَرِ غربت به هر دیار
چون سالهای پار چکیده است خون ما
تَبستان ۱۳۸۱ - کلبورتیا

۳. قافیه و ردیف های تازه

ردیف و قافیه، همچنان که برای یک شاعر می تواند دست و پاگیر باشد و برای فوران عواطف و تخیل او یک مانع محسوب شود، نیز می تواند در مواردی دستش را بگیرد و الهام بخش باشد. قافیه و ردیف ممکن است جرقه ای شود برای کشف تازه ترین تصاویری که شاید بدون آنها هیچ گاه، به ذهن شاعر نرسد. قافیه و ردیف به ویژه برای شاعرانی که از قدرت تخیل کمتری برخوردارند، بسیار کمک کار و دست یار مناسب است.

اکبری از یاری این دستیار هم بسیار زیاد هم بسیار خوب و هنرمندانه، بهره برده است. من برای پیش گیری از اطالة سخن، از آوردن نمونه می پرهیزم و تنها به فهرستی از ردیفها و قافیه های تازه مجموعه اکبری اکتفا می کنم: منحصر به فرد، زخم، بدون استثنا، کوچکت را، نامرئی، روشن، فوق تصور، از فردا، می لولند، گم شده، گل سرخ، پر خروش، ممنوع، شرق، زودرس، پوچها، همدیگر، یک شبه، قیافه می گیرند، سرشار و...

۴. سخن پایانی

محاسن و معایب دیگری هم می توان در این مجموعه جستجو کرد که من به خاطر پرهیز از تطویل کلام، از ذکر مشروح آنها خودداری می کنم. محاسنی از قبیل استفادهٔ پهنه از صنعت تلمیح و معایی از قبیل این بیت:

بیت های بامیان دمی آغوش واکنید
در بازوان شهر صفایی نیاتم

در این بیت بتهای بامیان در برابر شهر به عنوان نماد استفاده شده است، در حالی که بتهای نیز نشانه تمدن و شهرنشینی است نه ضد آن.

و... در پایان برای جناب اکبری آرزوی کامیابی و انتشار مجموعه های دیگر می کنم و شما خواننده عزیز را به این بیت زیبا مهمان می نمایم:

سرخ چون فانوس آبریزان، فروزان مانده است
با گلوی گر گرفته، قامت حلاج ما

قم ۸۱/۱۱/۱۹

۱- گزیده اشعار نیما یوشیج، انتشارات مروارید، چاپ اول، ص ۱۰۸

۲- سیمین بهبهانی، یک دریچه آزادی، چاپ اول، ص ۳۱

گیرم گرفته در آدم، من فارغم ز گیری
گیرم که برق عصبانش در خرمن نمازد
بیم از شور کج دارد مانداب و بی تمنای
در لاجورد و خاموشی، جفتی برنده می دوزم
نازکواز پر هاشان ابریشمین و روژیلی
بر نازکای تنهایی وقت بگام می بینم
کز جفتشان یکی مانده، خو کرده باشکیلی ۶
قصد این غزل، تنهایی و دلتنگی یک زن است. شاعر به گونه ای فضا سازی کرده است که با تصاویر آن می توان یک فیلم کوتاه ساخت. تمام تصاویر و حوادث از یک شب و یک اتاق دلگیر حکایت می کنند؛ نه تنها حکایت، بلکه آن را در برابر دیدگان ما مجسم می کند. این یعنی فضا سازی مناسب در یک غزل.

خوشبختانه شاعر مورد نظر ما (یعنی جناب اکبری) هم در چند غزلی موفق شده به یک فضا سازی مناسب دست پیدا کند. این غزل را بخوانید:

گر گهاچه سرد و سهمناک زوزه می کشند
روی برف چنگ می زنند و پوزه می کشند
لای جنگلی که در محاق مه خزیده است
دسته دسته در پی شکار زوزه می کشند
مه دو پلک تازه را مهار کرد و گر گها
پنجه بر جنازه هزار روزه می کشند
ریشه های بازمانده از قرون برف باد
نشه های سرخ و نازه را به کوزه می کشند

□

بوی خون تمام دشت را فرا گرفته است
بادها چه تلخ و سوزناک زوزه می کشند
اکبری در این غزل با کمک واژه ها و چینش هنرمندانه آن ها در کنار هم، تصاویری ایجاد کرده است که فضایی را در ذهن خواننده ترسیم می کند؛ یک فضای کاملاً وحشتناک با عناصری چون جنگل، گرگ، مه، جنازه، زوزه های باد، زوزه های گرگ، آمیزش این دو با هم، بوی خون، نشه و... در ذهن هر خواننده ای بعد از خواندن این شعر فضایی ترسیم می شود، فضایی که به این زودبها از ذهن او پاک نخواهد شد؛ فضای وحشت، توحش، ترس، وهم و... هر کسی بعد از تصور این فضا به آسانی می تواند آن را با حوادث تلخ و وحشتناک سالهای اخیر کشور و حال و روز مردم ما ارتباط دهد و در نزد خود برای هر یک از این نمادها، اشخاص و حوادث واقعی را تصور کند.

